بررسی چند معنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* به اثر مرضیه نعمتی

وئام علی عبدالواحد
گروه زبان فارسی، دانشکده زبان ها، دانشگاه بغداد، بغداد، عراق

چکیده

چندمعنایی به‌عنوان یک ویژگی پیچیده‌ی زبانی، به معنای برخورداری یک واحد زبانی از معانی متعدد و متنوع، مفهوم می‌یابد. این پدیده که در مطالعات معنایی و زبان‌شناسی شناختی اهمیت ویژه‌ای دارد، نه‌تنها فرآیند ذخیره‌سازی و پردازش اطلاعات در ذهن را آسان‌تر می‌کند، بلکه موجب افزایش تأثیرگذاری و کارایی ارتباطات کلامی می‌شود. ذهن انسان هنگام برخورد با واحدهای چندمعنا به جست‌وجو و کشف معانی مختلف می‌پردازد و در این مسیر به درک‌های تازه و تجربه‌ی شناختی جدید دست می‌یابد. زبان‌شناسی شناختی به تحلیل واحدهایی می‌پردازد که در قالب‌های مختلف معنایی مورد استفاده قرار می‌گیرند و بر ابعاد شناختی و ذهنی این فرآیند، تأکید دارد. یکی از مهم‌ترین عوامل در ایجاد چندمعنایی در سطوح مختلف جمله، واژه و فعل، هم‌نشینی واژگانی است. پژوهش حاضر به تحلیل چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* اثر مرضیه نعمتی می‌پردازد و براساس الگوی چندمعنایی لیکاف و جانسون انجام شده است. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی ـ تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی، صورت گرفته و در آن واحدهای زبانی با معانی مختلف، شناسایی و معانی نهفته در این واحدها از طریق ساختارهای معنایی و بلاغی متن برداشت و تحلیل شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بیشترین کاربرد چندمعنایی در سطوح افعال، واژگان، کنایه‌ها و وندها مشاهده می‌شود. همچنین هم‌نشینی واژگانی، عامل اصلی تولید چندمعنایی افعال در رمان است و جمله‌های چندمعنایی، با مفهوم «کنایه» در کتب سنتی هم‌خوانی دارند. این پژوهش نشان می‌دهد که چندمعنایی در سطح جمله‌ها، نوعی کنایه است که مخاطب همواره در پی کشف معنای پنهان است، به‌گونه‌ای که معنای ظاهری جمله با مقصود گوینده، هم‌راستا نیست.

واژگان کلیدی: چندمعنایی، زبان‌شناسی شناختی، هم‌نشینی واژگانی، واحدهای زبانی، رمان *بازگشت عاشقانه*، مرضیه نعمتی.

۱. مقدمه

چندمعنایی، به‌عنوان یکی از ویژگی‌های پیچیده و چندوجهی زبان، در مطالعات زبان‌شناسی و معناشناسی جایگاه ویژه‌ای دارد. این پدیده به قابلیت واحدهای زبانی برای انتقال معانی مختلف و گاه متناقض در یک بافت مشخص اطلاق می‌شود. چندمعنایی نه‌تنها در تحلیل‌های زبانی، بلکه در فهم متون ادبی نیز نقشی حیاتی ایفا می‌کند. در حقیقت، این ویژگی زبان‌شناسی، در ایجاد پیچیدگی‌های معنایی، غنای ادبی و توسعه‌های هنری اهمیت دارد. از این‌رو، بررسی این پدیده در ادبیات معاصر، به‌ویژه در رمان‌های معاصر ایرانی، به‌عنوان ابزاری برای انعکاس و بازنمایی معانی چندگانه و ایجاد لایه‌های معنایی جدید، جایگاه ویژه‌ای دارد.

در علم زبان‌شناسی، مفهوم چندمعنایی در برابر تک‌معنایی قرار می‌گیرد. واژه‌ها و عبارت‌ها در حالت تک‌معنایی معمولاً تنها یک معنی خاص و ثابت دارند، در حالی‌که در چندمعنایی، یک واژه یا عبارت می‌تواند در بافت‌های مختلف، معنای گوناگونی داشته باشد. این تغییر معنایی که در طول زمان و با توجه به بافت‌های متفاوت رخ می‌دهد، از جمله ویژگی‌های زبان است که به‌ویژه در متون ادبی، گاه به‌طور عمدی برای ایجاد ابهام،

عمیق‌تر شدن معنا یا تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب به‌کار می‌رود. برخی از زبان‌شناسان، به‌ویژه در دیدگاه‌های سنتی، معتقدند که چندگانگی معانی در زبان می‌تواند منجر به ابهام و پیچیدگی‌های بی‌مورد شود که در فهم پیام و انتقال مفهوم خلل ایجاد می‌کند. اما در مقابل، زبان‌شناسان شناختی با نگاه مثبت‌تر، چندمعنایی را به‌عنوان یک ظرفیت و قدرت زبان می‌بینند که نه‌تنها به صرفه‌جویی در حافظه کمک می‌کند، بلکه موجب غنای معنایی و افزایش تاثیر کلام در ارتباط‌های انسانی می‌شود. به باور این گروه، وجود چندمعنایی در یک واحد زبانی می‌تواند باعث تشدید زیبایی‌شناسی و هنری کلام شود و به نویسنده این امکان را می‌دهد که با استفاده از همان واژه‌ها، مفاهیم دیگری را به خواننده منتقل کند.

از آنجاکه ادبیات داستانی معاصر به‌ویژه در آثار رمان‌نویسی، ارتباط‌های پیچیده‌تری را در دنیای معانی و احساسات انسانی منعکس می‌کند، استفاده از چندمعنایی در این آثار می‌تواند به تقویت لایه‌های معنایی و بازتاب تجربه‌های متنوع انسانی در روایت‌ها کمک کند. در رمان‌های معاصر، این پدیده به‌عنوان یک ابزار برای شکل‌دهی به داستان و پیچیدگی‌های درونی شخصیت‌ها، کاربرد فراوانی دارد. در این آثار، نویسندگان برای به‌تصویرکشیدن تناقض‌های درونی شخصیت‌ها و ایجاد تعامل معنایی میان کلمات، اغلب از واحدهای چندمعنایی بهره می‌برند. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این کاربرد، رمان *بازگشت عاشقانه* است که نویسنده‌ی آن با بهره‌گیری از معانی چندگانه‌ی واژگان و جمله‌ها، به خلق فضای ادبی و معنایی خاصی در متن می‌پردازد که از یک‌سو، لایه‌های معنایی متفاوتی را ایجاد می‌کند و از سوی‌دیگر، خواننده را به تفکر و تأمل در معانی پنهان و آشکارِ آنچه در متن اتفاق افتاده است، وامی‌دارد. درواقع؛ این پژوهش در نظر دارد تا نشان دهد که چگونه نویسنده با استفاده از چندمعنایی، در تلاش است تا تنها معنای واحدی را نساخته، بلکه آن را به فضای آزاد و پیچیده‌تری وارد کند که قابلیت تفسیرهای گسترده‌تری را برای مخاطب فراهم می‌آورد. به بیانی دیگر؛ این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه مقوله‌ی چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* به‌کار رفته است و تا چه اندازه این رمان توانسته است به انتقال معانی چندلایه و ایجاد پیچیدگی‌های بلاغی و ادبی کمک کند؟

۱,۱. بیان مسئله

چندمعنایی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های پیچیده و جذاب زبان‌شناسی، از دیرباز مورد توجه زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان ادبیات قرار گرفته است. این پدیده که به توانایی یک واحد زبانی در انتقال معانی مختلف در بافت‌های متفاوت گفته می‌شود، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری ساختارهای معنایی پیچیده و چندوجهی در آثار ادبی دارد. بنابراین، تحلیل و بررسی این پدیده، می‌تواند درک بهتری از پیچیدگی‌های معنایی و ساختاری متن و نیز تعامل میان زبان و تفکر انسانی به دست دهد. (کاظمی، ۲۰۲۱: ۸۸)

رمان *بازگشت عاشقانه* اثر مرضیه نعمتی یکی از نمونه‌های برجسته در استفاده‌ی مؤثر و هنرمندانه از چندمعنایی در ادبیات معاصر ایرانی است. در این اثر، نویسنده با بهره‌گیری از واحدهای زبانی چندمعنا، معانی مختلف و گاهی متناقضی را در قالب واژگان و جمله‌ها وارد می‌کند. این امر موجب می‌شود که روایت‌های ساده به‌صورت چندلایه و پیچیده جلوه کنند و معنای اصلی گاهی در میان معانی پنهان و آشکار متن گم شود. این ویژگی نه‌تنها باعث می‌شود که مخاطب با تنش‌های معنایی روبرو شود، بلکه او را به کشف معانی عمیق‌تر و پنهانی در دل متن وادار می‌کند. در این راستا، پژوهش حاضر تلاش دارد تا به کشف لایه‌های معنایی پنهانی در این اثر پرداخته و نشان دهد که چگونه استفاده از چندمعنایی، می‌تواند امکان تفسیرهای پیچیده‌تر را برای مخاطب فراهم آورد.

۲,۱. ضرورت، اهمیّت و هدف پژوهش

در ادبیات داستانی معاصر، استفاده از ظرفیت زبانی چندمعنایی، می‌تواند تجربه‌ی خواندن را برای مخاطب عمیق‌تر و تفکربرانگیزتر کند؛ به‌ویژه در داستان‌هایی مانند *بازگشت عاشقانه*، که هدفشان انتقال مفاهیم انسانی، نمایش دنیای درونی شخصیت‌ها، تحولات اجتماعی پیچیده و بحران‌های فردی است، ضرورت خاصی دارد.

اهمیت این پژوهش نیز آن است که بررسی نقش چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* می‌تواند به‌عنوان یک گام مهم در تحلیل ویژگی‌های خاص زبان‌شناختی و ادبیات معاصر ایران تلقی شود.

همچنین هدف اصلی این پژوهش، تحلیل نقش و تأثیر چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* است و تلاش می‌کند تا با شناسایی و تحلیل واحدهای زبانی با معانی مختلف در متن رمان، نشان دهد که چگونه نویسنده از این ظرفیت زبانی برای ایجاد لایه‌های معنایی، پیچیدگی‌های روایی، تقویت دراماتیک اثر و تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب، استفاده می‌کند.

۳,۱. پرسش‌های پژوهش

این پژوهش با هدف بررسی چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* با رویکرد تحلیلی معناشناختی و تفسیری، به دنبال پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱. چگونه از چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* برای تقویت لایه‌های معنایی و دراماتیک استفاده می‌شود؟

۲. چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* چگونه به انتقال مفاهیم پیچیده‌ی انسانی، اجتماعی و روان‌شناختی کمک می‌کند؟

۳. چه عواملی موجب ایجاد چندمعنایی در واحدهای زبانی در رمان *بازگشت عاشقانه* می‌شود و این عوامل چگونه در شکل‌گیری لایه‌های معنایی و ابهام در متن مؤثرند؟

۴. چگونه چندمعنایی می‌تواند به تقویت بُعد زیبایی‌شناختی و ادبی زبان در رمان *بازگشت عاشقانه*، کمک کند؟

۴,۱. فرضیه‌های پژوهش

بر اساس هدف پژوهش و پرسش‌های مطرح‌شده، فرضیه‌های زیر ارائه می‌شوند:

۱. استفاده از چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* باعث تقویت لایه‌های معنایی و دراماتیک متن می‌شود.

۲. چندمعنایی در رمان بازگشت عاشقانه به انتقال مفاهیم پیچیده‌ی انسانی و اجتماعی کمک می‌کند.

۳. عوامل زبانی و بلاغی مختلف، مانند هم‌نشینی واژگانی و ساختارهای معنایی خاص، موجب تولید چندمعنایی در واحدهای زبانی رمان *بازگشت عاشقانه* می‌شوند.

۴. چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* به تقویت بُعد زیبایی‌شناختی و ادبی زبان کمک کرده و از نظر هنری، اثر را غنی‌تر می‌کند.

۵,۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی ـ تحلیلی است که به‌منظور بررسی و تحلیل چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* اثر مرضیه نعمتی از منابع کتابخانه‌ای و اسناد معتبر بهره‌مند شده است.

۶،۱. پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به موضوع پژوهش حاضر؛ یعنی بررسی چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه‌ی* مرضیه نعمتی؛ با رویکرد تحلیلی معناشناختی و تفسیری، می‌توان گفت پژوهشی مستقل در این موضوع صورت نگرفته است. بنابراین؛ این پژوهش تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای، گامی نو در این راستا بردارد. بااین‌حال، برخی پژوهش‌ها و منابع مورد استفاده، عبارتند از:

دهخدا (۱۳۷۳) با *لغتنامه‌ی* فارسی، که بسیاری از معنای واژه‌ی تحلیلی از این *لغتنامه* گرفته شد؛ صفوی (۱۳۷۰) *درآمدی بر معنی‌شناسی* با رویکردی تعریف معنا و جایگاه آن در زبان‌شناسی شناختی؛ لاینز (۱۳۹۱) با کتاب درآمدی بر معناشناسی زبان، که معناشناسی زبان را از منظر شناختی بررسی و تفسیر می‌کند؛ نعمتی (۱۴۰۲) با رمان *بازگشت عاشقانه* که روایت‌گر یک عشق عمیق و پرشور است و خواننده با فراز و فرودهای بسیاری روبه‌روست. نمونه‌های این رمان براساس کاربردهای چندمعنایی واژگان، فعل‌ها، جمله‌ها، صفت‌ها و وندها، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

۲. مبانی نظری (پردازش تحلیلی موضوع)

چندمعنایی، به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و درعین‌حال غنی‌ترین ویژگی‌های زبان بشری، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات زبان‌شناسی شناختی و تحلیل‌های ادبی دارد. این ویژگی زبان، امکان ایجاد معانی متعدد در قالب یک واحد زبانی را فراهم می‌کند و نقشی کلیدی در تقویت زیبایی‌شناسی متن‌های ادبی ایفا می‌نماید.

در این پژوهش، چندمعنایی از منظر نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی با رویکرد تحلیل معناشناختی و تفسیری، بررسی شده و کاربرد آن در ادبیات معاصر، به‌ویژه در رمان *بازگشت عاشقانه*، واکاوی می‌شود.

۱،۲. تعریف و مفهوم چندمعنایی؛ زبان و مفاهیم چندلایه

چندمعنایی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های بارز زبان‌شناختی، به پدیده‌ای گفته می‌شود که در آن یک واحد زبانی مانند واژه، عبارت یا جمله، دارای چندین معنای مختلف در بافت‌های گوناگون است. این ویژگی به‌ویژه در زبان‌های طبیعی وجود دارد که نه‌تنها امکان انتقال مفاهیم پیچیده و چندلایه را فراهم می‌آورد، بلکه به‌عنوان یکی از ابزارهای کارآمدتر ساختن حافظه‌ی انسان و انعطاف‌پذیری زبان عمل می‌کند. (بیگ‌پور، ۱۳۹۰: ۸۷)

درواقع؛ چندمعنایی در زبان‌شناسی شناختی به‌ویژه به‌عنوان یک ابزار ذهنی، برای کاهش بار حافظه در نظر گرفته می‌شود. استفاده از یک واحد زبانی برای بیان معانی مختلف، این امکان را فراهم می‌کند که ذهن انسان نیازی به ذخیره‌سازی تعداد زیادی کلمه با معانی مختلف نداشته باشد.

۱،۱،۲. مفهوم‌شناسی معنا؛ تعاریف، رویکردها و نظریه‌ها

معنا، به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان، همواره موضوع تأمل و تحلیل نظریه‌پردازان قرار گرفته است. دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی معنا، ابعاد متفاوتی از این مفهوم را آشکار می‌سازند و چارچوب‌هایی را برای درک رابطه‌ی زبان، ذهن و جهان ارائه می‌دهند. این دیدگاه‌ها از نظریه‌های سنتی، مبتنی بر مصداق‌گرایی تا دیدگاه‌های مدرن‌شناختی گسترده شده‌اند و هرکدام به‌نحوی سعی در تبیین سازوکار معناسازی دارند.

۱،۱،۱،۲. رویکردها به مفهوم معنا

الف) دیدگاه مصداقی: این دیدگاه، معنا را به رابطه‌ی مستقیم واژه با جهان بیرون محدود می‌کند. براساس این نظریه، واژه‌ها به‌طور مستقیم به اشیا، مفاهیم یا رخدادهای موجود در دنیای واقعی اشاره دارند. از این منظر، معنا تنها زمانی وجود دارد که رابطه‌ای مشخص و عینی میان زبان و واقعیت، برقرار باشد.

ب) دیدگاه تصوری: معنا در این دیدگاه به تصورات و مفاهیمی که در ذهن گوینده یا شنونده ایجاد می‌شود، وابسته است. طبق این نظریه، زبان، ابزاری است که به‌واسطه‌ی آن ذهن انسان می‌تواند مفاهیم و تصاویر ذهنی را بازنمایی کند. معنا در این رویکرد، بیشتر ذهنی و فردی تلقی می‌شود.

ج) تبیین‌های ساخت‌گرا و دوگانه: در نظریه‌ی زبان‌شناختی ساخت‌گرا و تبیین دوگانه که فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) از بنیان‌گذاران آن است، معنا، نتیجه‌ی رابطه‌ی میان دال (نشانه‌ی زبانی) و مدلول (تصور ذهنی) است. این دیدگاه بر نسبی‌بودن معنا تأکید دارد و معنا را امری وابسته به نظام نشانه‌ها و ساختار زبان می‌داند.

د) مثلث نشانه‌شناختی پیرس: چارلز سندرز پیرس (Charles Sanders Peirce)، فیلسوف و نشانه‌شناس برجسته، رابطه‌ی معنا را در قالب سه عنصر نشانه، تفسیر و موضوع توضیح می‌دهد. در این مدل، نشانه تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که توسط تفسیرکننده به موضوعی مشخص ارجاع داده شود. این دیدگاه، تأکیدی بر نقش ذهن انسان در فرایند معناسازی دارد.

هـ) مثلث معنایی: چارلز کی‌آگدن (Charles Kay Ogden) و آی.ای. ریچارلز (I. A. Richards) در نظریه‌ی مثلث معنایی خود، رابطه‌ی میان سه عنصر نماد (Symbol)، ارجاع یا مفهوم ذهنی (Thought) و مرجع یا شیء (Referent) را تبیین می‌کنند. این نظریه نشان می‌دهد که کلمات یا نمادهای زبانی، به‌طور مستقیم به اشیای جهان بیرون اشاره نمی‌کنند، بلکه از طریق مفاهیم ذهنی (پل ارتباطی میان نماد و مرجع)، معنا پیدا می‌کنند. (سجودی، ۱۳۸۷: ۲۰ـ ۱۹)

۲،۱،۱،۲. معناشناسی شناختی

معناشناسی شناختی، که در سال ۱۹۸۷ توسط جرج لیکاف (George Lakoff) مطرح شد، دیدگاهی کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد. در این رویکرد، معنا، بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند شناخت و اندیشیدن انسان است. براساس این نظریه، دانش زبانی از شناخت و تجربه‌ی انسانی تفکیک‌پذیر نیست و معنا را باید در ارتباط با جهان ذهنی و تجربه‌های شخصی فرد، بررسی کرد.

لیکاف این نظریه را در تقابل با دیدگاه‌های سنتی فیلسوفانی مانند جری فودور (Jerry Fodor) و زبان‌شناسانی مانند نوام چامسکی (Noam Chomsky) قرار می‌دهد. برخلاف این نظریه‌پردازان که زبان را سیستمی مستقل از سایر توانایی‌های شناختی انسان می‌دانند، لیکاف زبان را بخشی از شناخت و تجربه‌ی انسان می‌داند. در این دیدگاه، رفتار زبانی نه‌تنها ابزاری برای برقراری ارتباط، بلکه نمودی از سازوکارهای پیچیده‌ی شناختی انسان است.

۳،۱،۱،۲. جایگاه معناشناسی در زبان‌شناسی

معنا، به‌عنوان مفهومی بنیادین در زبان‌شناسی، نقشی حیاتی در تعامل انسان با زبان، ذهن و جهان دارد. با توجه به دیدگاه‌های مختلف، می‌توان تعریفی جامع برای معنا ارائه داد:

معنا مفهومی است که از به‌کارگیری واژه یا نشانه، در ذهن گوینده و شنونده شکل می‌گیرد و از طریق رابطه‌ای غیرمستقیم میان نمادهای زبانی، مفاهیم ذهنی و جهان بیرون، ایجاد می‌شود. (بیگ‌پور، ۱۳۹۰: ۸۷) این تعریف نه‌تنها بر عناصر ذهنی و زبانی تأکید دارد، بلکه ابعاد اجتماعی و فرهنگی زبان را نیز دربرمی‌گیرد.

معناشناسی، به‌عنوان شاخه‌ای از زبان‌شناسی، مطالعه‌ی معنای واژگان، عبارت‌ها، جمله‌ها و حتی ساختارهای بزرگ‌تر زبانی را دربرمی‌گیرد. این حوزه به بررسی علائم و روابط میان واحدهای مختلف زبانی می‌پردازد؛ از جمله روابط تشبیهی، مترادف، متضاد، چندمعنایی، کنایه و هم‌معنایی. درواقع؛ «معناشناسی ابزار شناخت عمیق‌تر نظام زبانی است.» (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۷)

نظام زبانی، به‌عنوان یکی از ارکان اساسی زبان‌شناسی، نقشی تعیین‌کننده در درک معنا و تبیین اصطلاحات چندمعنایی ایفا می‌کند. الروزنامجی و الفؤادی تأکید دارند که نظام زبانی، درک واژگان جدید را آسان می‌کند و تحلیل معناهای متعدد یک واژه یا عبارت، راه‌حلی برای مشکلات ترجمه و اصطلاحات چندمعنایی، ارائه می‌دهد. (الروزنامجی و الفوادی، ۴۵: ۱)

بنابراین؛ معناشناسی نشان می‌دهد که معنا، نه بازتابی ساده از جهان بیرونی، بلکه فرآورده‌ای پیچیده از ذهن انسان و تعامل او با زبان و محیط است. درنتیجه، معنا را می‌توان هم به‌عنوان پدیده‌ای زبانی و هم به‌عنوان محصولی پویا از ذهن، فرهنگ و ارتباط‌های انسانی، در نظر گرفت.

۲،۱،۲. چندمعنایی در زبان‌شناسی شناختی؛ ابزاری برای پیچیدگی و پویایی زبان

چندمعنایی، به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در زبان‌شناسی شناختی، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت زبان برای بازتاب پیچیدگی‌های ذهن انسان و تجربه‌های او در قالب ساختارهای زبانی است. در این دیدگاه، زبان تنها ابزاری برای انتقال اطلاعات نیست؛ بلکه یک فرآیند شناختی پویا است که به‌واسطه‌ی ارتباط با ساختارهای ذهنی و تجربه‌های فردی، معنای واحدهای زبانی را در بافت‌های مختلف، تغییر و گسترش می‌دهد.

چندمعنایی به شرایطی گفته می‌شود که یک واحد زبانی، معانی متعددی را در ارتباط با یکدیگر داشته باشد. (لاینز، ۱۳۹۱: ۸۹) درواقع؛ چندمعنایی به معنای تداعی دو یا چند معناست که همگی با یک شکل زبانی واحد مرتبط‌اند. این پدیده امکان می‌دهد که یک واژه یا عبارت در بافت‌های مختلف، تفسیرهای گوناگونی را ارائه دهد و بدین‌ترتیب معنایی پویا، غیرخطی و چندبعدی شکل گیرد. (حضرتی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۵۰)

سرنمون، به‌عنوان معنای اولیه و پرکاربردترین معنای یک واژه، نقطه‌ی شروع تحلیل چندمعنایی است. کشف سرنمون به درک بهتر رابطه‌ی معانی متعدد یک واحد زبانی کمک می‌کند. (همان: ۱۶۱) همچنین، نظریه‌پردازانی مانند لیکاف (۱۹۸۰) تأکید دارند که چندمعنایی نتیجه‌ی تعامل زبان با نظام مفاهیم، تجربه‌های انسانی و ساختارهای معنایی ذهن است. از این منظر، معناشناسی شناختی نه‌تنها به تحلیل واژگان، بلکه به بررسی تمام سطوح زبانی از جمله تک‌واژها، نحو و ساختارهای بلاغی می‌پردازد. (صفوی، ۱۳۸۲: ۵۶)

۳،۱،۲. چندمعنایی در ادبیات و هنر؛ ابزاری برای عمق‌بخشی به متن

در ادبیات معاصر، به‌ویژه در رمان‌ها، چندمعنایی در کنار گسترش دایره‌ی معنایی داستان، فرصتی برای تفسیر و تحلیل عمیق‌تر مفاهیم انسانی، روان‌شناختی و اجتماعی فراهم می‌آورد. این فرآیند نه‌تنها جذابیت اثر را افزایش می‌دهد، بلکه به مخاطب این امکان را می‌دهد که از زوایای مختلف به متن نگاه کند و لایه‌های مختلف معنایی را کشف نماید. در ادبیات، این چندگانگی معنایی اغلب به‌منظور تقویت جذابیت ادبی، ایجاد تنش‌های درونی در روایت

و بازتاب جنبه‌های پیچیده‌ی انسانی به‌کار می‌رود. درواقع؛ این ویژگی، نویسندگان را قادر می‌سازد که از یک ساختار زبانی واحد، معانی مختلف و پنهان را به خواننده منتقل کنند. استفاده از چندمعنایی در ادبیات، به‌نوعی ذهن مخاطب را به کشف معانی پنهان وامی‌دارد و لذت ادبی متن را افزایش می‌دهد. (ولک و وارن، ۱۳۸۲: ۱۹)

در ادبیات معاصر، نویسندگان از چندمعنایی به‌عنوان ابزاری برای گسترش دایره‌ی معنایی داستان و نیز معرفی پیچیدگی‌های روان‌شناختی و اجتماعی شخصیت‌ها استفاده می‌کنند. در رمان‌ها، از جمله *بازگشت عاشقانه*، استفاده از چندمعنایی باعث می‌شود که معنای هر جمله یا عبارت، فراتر از سطح ظاهری آن برود و لایه‌های عمیق‌تر و پنهانی را آشکار کند. این امر موجب می‌شود که خواننده در فرآیند درک متن، جست‌وجوی بیشتری برای کشف معنای واقعی داشته باشد.

۴،۱،۲. نقش چندمعنایی در ساختارهای بلاغی و نحوی

چندمعنایی در ساختار بلاغی به‌ویژه در قالب استعاره‌ها، کنایه‌ها و ایهام‌ها به‌کار می‌رود. این ساختارها با توجه به ویژگی چندگانه‌ی خود، معنای مختلفی را در قالب یک واحد زبانی به‌وجود می‌آورند. در ادبیات معاصر، این ساختارهای بلاغی به‌ویژه در قالب انتقال پیام‌ها و جمله‌های پیچیده و غیرمستقیم استفاده می‌شوند تا خواننده را به جست‌وجوی معانی پنهان و لایه‌های عمیق‌تر متن، ترغیب کنند.

از سوی‌دیگر، در سطح نحوی، ساختارهای دستوری مبهم می‌توانند امکان تفسیرهای مختلفی از یک جمله ایجاد کنند؛ به‌طوری‌که یک جمله ممکن است در بافت‌های مختلف، معنای متفاوتی داشته باشد و تفسیرهای گوناگونی از آن دریافت شود. درواقع؛ یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری چندمعنایی، بافت است. بافت زبانی، به‌ویژه روابط همنشینی و جانشینی، می‌تواند معنای اولیه‌ی واژه‌ها را تغییر داده و معانی جدیدی ایجاد کند. (سبزواری، ۱۳۹۷: ۲۵۲) این ویژگی نشان می‌دهد که چندمعنایی نه‌تنها در سطح واژگان، بلکه در تمامی سطح‌های زبان، از تک‌واژها گرفته تا ساختارهای نحوی، قابل بررسی است. به‌طور مثال، یک جمله ممکن است در یک موقعیت، معنای ساده‌ای داشته باشد و در موقعیت دیگری معنای متفاوتی را منتقل کند. این امر نقش زیادی در گسترش قابلیت تفسیر و تحلیل در متون ادبی دارد. بنابراین؛ استفاده از چندمعنایی در ساختارهای بلاغی و نحوی، می‌تواند به شکوفایی لایه‌های مختلف معنایی و ایجاد روابط پیچیده‌تر در روایت، کمک کند.

درنتیجه؛ چندمعنایی در زبان‌شناسی شناختی، بازتابی از پیچیدگی و پویایی زبان و ذهن انسان است. این پدیده به زبان امکان می‌دهد که در بافت‌های مختلف، انعطاف‌پذیری و تنوع معنایی را حفظ کند. از منظر ادبی، چندمعنایی به جذابیت و عمق آثار افزوده و آنها را به آثاری جاودانه تبدیل می‌کند. به این ترتیب، تحلیل چندمعنایی نه‌تنها به درک بهتر نظام زبانی، بلکه به فهم عمیق‌تری از ارتباط میان زبان، ذهن و تجربه‌های انسانی کمک می‌کند.

۲،۲. بررسی چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* (با رویکرد تحلیلی معناشناختی و تفسیری)

رمان *بازگشت عاشقانه* روایت‌گر یک عشق عمیق و پرشور است که با فراز و فرودهای بسیاری روبه‌رو می‌شود و درنهایت، در کانون وجود الهه و پرهام ریشه می‌دواند. این عشق، که در ابتدا کورکورانه و بی‌محابا به سراغ دو شخصیت می‌آید، در جریان زمان و وقایع تلخ و شیرین، جایگاه خود را در زندگی آنان می‌یابد و به‌تدریج به یک حقیقت پیچیده و غیرقابل انکار تبدیل می‌شود. پرهام، قهرمان اصلی داستان، که هنوز طعم روزهای نوجوانی را از یاد نبرده، در دام عشق گرفتار می‌شود. این عشق به الهه، دختر همسایه‌ای که روزهای کودکیش را در کنار او گذرانده، راهی است که در آن، حرارت و آرزوهای نوجوانی با شوق و شور فراوان درهم می‌آمیزد. اما همچون هر

شور و شوق دیگری، این عشق نیز به زودی رنگ می‌بازد و به سردی می‌گراید. با وجود تمام تلاش‌های الهه برای زنده‌کردن آن، پرهام از زندگی مشترکشان کنار می‌کشد و به دبی می‌رود، جایی‌که به الهه و پسرش دانیال پشت می‌کند و داغی دیگر بر دل او می‌نهد. الهه که در سوگ این بی‌وفایی شب‌های طولانی را به روزهای پر از آرزو گره می‌زند، درنهایت در دام عشقی جدید گرفتار می‌شود. این‌بار در آغوش میثم، دوست نزدیک پرهام، که از بیماری لاعلاجی رنج می‌برد، تسکینی برای قلب شکسته‌اش می‌یابد. آگاه از عمر کوتاه این رابطه، الهه با آگاهی از پایان زودهنگام آن، دست به انتخابی دشوار می‌زند. پرهام، از شنیدن این خبر، دلش از هم می‌پاشد، اما در برابر این جریان ناخواسته، بی‌دفاع و ناتوان است. این سرنوشت پیچیده، تنها به همین‌جا پایان نمی‌یابد. پرهام در عصری غمگین و دلگیر، دانیال را از مادرش می‌رباید و به خارج از کشور می‌برد. شش‌سال، تنها و دور از وطن، در کنار فرزندش زندگی می‌کند. در این مدت، میثم در ایران درگذشته و الهه دچار تنهایی بی‌رحمی می‌شود که هیچ‌چیز جز یاد و خاطرات دردناک گذشته، به یاری‌اش نمی‌آید. شش‌سال پس از این رویدادها، پرهام با امید دیدار دوباره‌ی مادر و خواهرانش به ایران بازمی‌گردد. او پس از ملاقات با الهه، از مرگ میثم باخبر می‌شود و تصمیم می‌گیرد دوباره زندگی مشترکشان را از سر بگیرد. در این لحظه، عشق بازگشته و دنیای تازه‌ای از امید و ارتباط شکل می‌گیرد؛ دنیایی که در آن دوباره عشق پررنگ می‌شود و دیوارهای فاصله و زمان، یک‌به‌یک فرو می‌ریزند.

بازگشت عاشقانه، داستانی است از عاشقانه‌ای که در لابه‌لای پیچیدگی‌های انسانی، فراموشی و خاطره، به زندگی بازمی‌گردد. این رمان همچون یک تابلوی پُر از لحظه‌های پرتناقض زندگی است که در آن، گذشته و حال به هم می‌پیوندند و آینده‌ای تازه شکل می‌گیرد. درواقع؛ رمان *بازگشت عاشقانه*، یک اثر داستانی است که به موضوعات عشق، هویت و پیچیدگی‌های روابط انسانی می‌پردازد. این کتاب با نگاهی دقیق به ابعاد مختلف انسانی و اجتماعی، داستان‌هایی از رنج‌ها، امیدها و تحولات درونی شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد.

۱،۲،۲. چندمعنایی در سطح واژگان؛ تحلیلی بر کاربرد آن در رمان *بازگشت عاشقانه*

واژگان در هر زبان، همانند موجوداتی زنده، همواره در حال دگرگونی و تکامل‌اند. این پویایی زبانی، که حاصل تعامل زبان با تجربه‌های ذهنی، فرهنگی و اجتماعی انسان است، پدیده‌ای را به نام چندمعنایی رقم می‌زند. از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، معنای واژه‌ها نه‌تنها ثابت و ایستا نیست، بلکه در جریان زمان و در بافت‌های زبانی مختلف، دچار تغییر و گسترش می‌شود. صفوی در این‌باره می‌گوید: «یک صورت زبانی قادر است در یک بازه‌ی زمانی از چند معنا بهره‌مند باشد و یا در طول زمان، معناهای متفاوتی پیدا کند.» (صفوی،۱۳۷۰: ۱۱۳) به‌بیان‌دیگر، چندمعنایی در سطح واژگان را می‌توان از دو منظر بررسی کرد:

ـ چندمعنایی هم‌زمانی: یک واژه در یک دوره‌ی زمانی واحد، دارای چند معناست.

ـ چندمعنایی درزمانی: یک واژه در طول زمان، معنای خود را تغییر داده و معانی جدیدی به دست می‌آورد. (فهیمی‌تبار، ۱۳۸۴: ۱۶۲)

در بررسی رمان *بازگشت عاشقانه*، نمونه‌های بسیاری از چندمعنایی در سطح واژگان مشاهده می‌شود. این نمونه‌ها نشان‌دهنده‌ی ظرفیت معنایی زبان و توانمندی نویسنده در بهره‌گیری از چندمعنایی برای ایجاد لایه‌های معنایی در متن است. درواقع؛ در این بررسی، به تحول معنایی و نقش هم‌نشینی در چندمعنایی برخی از واژگان این اثر، پرداخته می‌شود. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه برخی از واژگان از سرنمون‌های اولیه‌ی خود فراتر رفته و معانی گسترده‌تری را در بافت‌های متفاوت، به‌خود می‌گیرند.(۱)

ـ واژه‌ی «سر»[۲]

واژه‌ی «سر» یکی از پربسامدترین واژگان با رویکرد چندمعنایی در رمان *بازگشت عاشقانه* است که دارای ساختار چندمعنایی است. اگرچه سرنمون این واژه، عضوی از بدن انسان است، اما در هیچ‌یک از موارد استفاده‌شده در متن، این معنا موردنظر نویسنده نیست.

ـ در معنی «اندیشه و ذهن»: «برق از سر الهه پرید.» (ص۲۱۳)

ـ در معنی «قصد و توجه»: «الهه سر راهش بود.» (ص۲۳۰)

ـ در معنی «درک‌کردن و دریافت امری»: «منم از کارش سر درنمی‌آورم.» (ص۲۴۵)

ـ در معنی «قرارگرفتن در مسیر صحیح»: «برای سر به راه‌شدن پرهام، دعا کرد.» (ص۲۹۶)؛ «سر به راه شدم.» (ص۳۶۰)

ـ واژه‌ی «پا»

واژه‌ی «پا» نیز نمونه‌ای از چندمعنایی است که در رمان *بازگشت عاشقانه* به‌صورت خلاقانه‌ای به‌کار رفته است. سرنمون اولیه‌ی این واژه، عضوی از بدن است که نقش حرکت و پایداری را برعهده دارد، اما نویسنده در این اثر، آن را در معانی استعاری مختلفی به‌کار می‌برد:

ـ در معنی «توجه و تمرکز بر سخنان کسی»: «نگین پای صحبت‌های او می‌نشست.» (ص۴۳)

ـ در معنی «فریب‌دادن و از راه به‌دربردن کسی»: «اون کسایی که زیر پات نشسته‌اند.» (ص۳۲۳)

ـ واژه‌ی «دل»

واژه‌ی «دل» از جمله واژگانی است که در متون ادبی، بسامد بالایی دارد. سرنمون این واژه، قلب انسان است، اما در کاربردهای زبانی، معنای خود را گسترش داده و به یکی از پربسامدترین ابزارهای ادبی برای بیان احساسات تبدیل شده است.

ـ در معنی «ناراحتی و دلخوری»: «دل پُری از همسرش داشت.» (ص۶۷)؛ «پرهام که دل پُری از الهه داشت.» (ص۶۸)

ـ در معنی «محبت و علاقه»: «خودتو تو دلش جا می‌کنی.» (ص۲۲۵)

ـ در معنی «انزجار و نفرت»: «از این حرف، دل‌زده خواهد شد.» (ص۲۴۵)

ـ در معنی «آزردگی از دیگران»: «اما خیلی وقته تو دلمه.» (ص۳۱۸)

ـ در معنی «وابستگی»: «دل نمی‌کنه از آنجا.» (ص۳۴۷)

ـ در معنی «ترحم و دلسوزی»: «خیلی دلم براش سوخت.» (ص۳۵۳)

ـ واژه‌ی «روی»

واژه‌ی «روی» در حالت سرنمونی خود، دلالت بر جهت دارد، اما در کاربرد زبانی، معانی استعاری متفاوتی را به خود گرفته و به حوزه‌های اجتماعی و روابط انسانی، گسترش یافته است.

ـ در معنی «پایبندی به قول»: «من روی حرفم هستم.» (ص۶۸)

ـ در معنی «جرئت‌دادن یا گستاخ‌کردن کسی»: «نمی‌خوای به من رو بدی!» (ص۲۰۷)

ـ واژه‌ی «کنار»

واژه‌ی «کنار» در معنای اولیه‌ی خود، مفهومی خاص دارد، اما نویسنده در این رمان، آن را به معانی استعاری دیگری گسترش می‌دهد. این کاربردها، نشان‌دهنده‌ی تعامل واژه با مفاهیم اجتماعی و روابط انسانی است.

ـ در معنی «دخالت‌نکردن در زندگی کسی»: «پاتو از زندگی ما بکش کنار.» (ص۵۰۵)

ـ در معنی «همراهی و همدلی»: «کاش کنارت بودم.» (ص۳۱۳)

ـ واژه‌ی «دور»

واژه‌ی «دور» در اصل برای توصیف فاصله‌ی فیزیکی به‌کار می‌رود، اما در این رمان، با معانی استعاری مختلفی همراه شده است که به ابعاد معنوی و احساسی اشاره دارد:

ـ در معنی «بازداشتن از گناه»: «انسان را از گناه دور می‌کند.» (ص۱۳۵)

ـ در معنی «بی‌مهری و بی‌عاطفگی»: «این مسافرت، پرهام را بیش‌تر از او دور می‌کرد.» (ص۲۹۵)

ـ واژه‌ی «باز»

واژه‌ی «باز» در سرنمون خود به معنای «گشودن» است، اما در این رمان، بسته به هم‌نشینی‌های مختلف، طیفی از معانی را به خود می‌گیرد:

ـ در معنی «به حاشیه‌راندن و فاصله‌گرفتن از کسی»: «برای اینکه نگین را از سرش باز کند.» (ص۶۸)

ـ در معنی «سخن گفتن»: «الهه لب باز کرد.» (ص۱۷۴)

ـ در معنی «خوش‌رویی و شادمانی»: «چهره‌ی گرفته‌اش کمی باز شد.» (۲۷۸)

ـ در معنی «منع و جلوگیری از کاری»: «او را از ادامه‌ی جملاتش بازمی‌داشت.» (ص۳۵۹)

ـ واژه‌ی «هوا»

سرنمون اولیه‌ی «هوا» به عنوان گازی که استنشاق می‌شود، در مرتبه بالایی از فضا قرار دارد. همین ویژگی باعث شده که در معانی دیگر، این واژه اغلب با «ارتفاع، بی‌ثباتی و حمایت» ارتباط پیدا کند و نقش هم‌نشینی واژگانی در یک جمله را داشته باشد:

ـ در معنی «بلندشدن و اوج‌گرفتن»: «فریاد پرهام هوا رفت.» (ص۸۱)

ـ در معنی «گول‌زدن»: «حالا که بچه رو هوایی کردی.» (ص۵۰۵)

ـ در معنی «حمایت و توجه»: «مرسی که هوای منو داری.» (ص۱۳۰)

ـ واژه‌های «خنک»، «سرد» و «گرم»

این سه‌واژه، از جمله کلماتی هستند که ابتدا به تجربه‌ی حسی ما مرتبط می‌شوند، اما در معانی استعاری و ضمنی، به حوزه‌های احساسی، عاطفی و اجتماعی نیز گسترش می‌یابند:

ـ واژه‌ی «خنک» در معنی «فروکش‌کردن کینه و خشم»: «آن‌قدر بزنمش تا دلم خنک بشه!» (ص۷۳)؛ «سیما که دلش خنک شده بود.» (ص۹۸)

ـ واژه‌ی «سرد» در معنی «بی‌اعتنایی و بی‌احساسی»: «لحنش را سرد کرد.» (ص۱۶۰)

ـ واژه‌ی «سرد» در معنی «رنج و دشواری»: «سردی و گرمی روزگار رو بکشی.» (ص۱۹۴)

ـ واژه‌ی «سرد» در معنی «نبود صمیمیت و عاطفه»: «خونه بدون تو سرده.» (ص۳۱۴)

ـ واژه‌ی «گرم» در معنی «صمیمیت و مهربانی»: «دستش را به گرمی در دست گرفت.» (ص۲۴۴)؛ «عمه فرزانه دست او را به گرمی فشرد.» (ص۲۹) و «با او گرم گرفت.» (ص۹۶)

ـ واژه‌ی «سرخ»

واژه‌ی «سرخ» در نگاه نخست، به رنگ اشاره دارد، اما در ترکیب‌های مختلف، معانی احساسی نیز به خود می‌گیرد. در این رمان، واژه‌ی «سرخ» گاهی به‌دلیل هم نشینی با کلمات دیگر، تغییر معنایی می دهد:

ـ در معنی «شرم و حیا» در هم‌نشینی با «صورت»: «صورت پرهام سرخ شد.» (ص۱۵۹)

تحلیل چندمعنایی در سطح واژگان در رمان *بازگشت عاشقانه* نشان می‌دهد که نویسنده چگونه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی، لایه‌های معنایی مختلفی را در متن ایجاد می‌کند. این نوع کاربرد زبان، علاوه بر افزایش غنای ادبی اثر، باعث درگیرشدن ذهن مخاطب با لایه‌های پنهان معنا شده و فهم متن را به تجربه‌ای تأویلی و چندبعدی تبدیل می‌کند.

۲.۲.۲. چندمعنایی در سطح فعل‌ها؛ سازوکارهای زبانی و کاربردهای آن در رمان *بازگشت عاشقانه*

چندمعنایی یکی از پدیده‌های زبانی است که در سطح‌های مختلف، از جمله حوزه‌ی فعل‌ها، مشاهده می‌شود. فعل، به عنوان هسته‌ی مرکزی جمله، نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال معنا دارد. در زبان فارسی، بسیاری از فعل‌ها بسته به هم‌نشینی واژگان و زمینه‌ی کاربردی، دچار تحول معنایی می‌شوند. این تغییر معنا که اغلب بر پایه‌ی استعاره‌های مفهومی و کاربردهای مجازی شکل می‌گیرد، در رمان *بازگشت عاشقانه* نیز به‌روشنی دیده می‌شود. در ادامه، برخی از فعل‌های پرکاربرد این رمان و تغییرات معنایی آنها، بررسی و تحلیل می‌شود.

ـ فعل «دادن»

سرنمون فعل «دادن»، به‌معنی انتقال یا واگذاری چیزی به دیگری است. اما در رمان *بازگشت عاشقانه*، فعل «دادن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژگان متفاوت، معانی دوگانه‌ای پیدا کرده است:

ـ در معنی «توجه و اعتنا»: «تمام توجهش را به او می‌داد.» (ص۴۳)

ـ در معنی «از دست‌دادن صبر و تحمل»: «صبر همیشگی‌اش را از دست داد.» (ص ۳۳۰)

ـ فعل «برداشتن»

فعل «برداشتن»، به‌معنی چیزی را از جایی برداشتن، گرفتن یا بلندکردن چیزی از سطحی است. در این رمان، فعل «برداشتن» بسته به هم‌نشینی‌های مختلف، معناهای جدیدی می‌یابد:

ـ در معنی «توجه‌نکردن یا نگاه‌نکردن به کسی»: «نسیم، رنجیده نگاهش را از او برداشت.» (ص۳۰۸)

ـ فعل «سوختن»

سرنمون فعل «سوختن»، یک فرآیند شیمیایی است که در آن ماده‌ای بر اثر آتش‌سوزی، تغییر ماهیت می‌دهد. این فعل به‌دلیل هم‌نشینی با مفاهیم انتزاعی، به معانی احساسی گسترش می‌یابد:

ـ در معنی «رنج و آزردگی عمیق درونی»: «برای همین می‌سوختم.» (ص۵۲۶)؛ «او داشت با این وضع می‌سوخت و می‌ساخت.» (ص۳۲۸)

ـ فعل «افتادن»

سرنمون فعل «افتادن»، پرت‌شدن چیزی یا کسی از جایی (سقوط‌کردن) یا پایین‌آمدن جسمی از جایی است. اما این فعل در کاربردهای مختلف، معانی استعاری و مجازی مختلفی می‌یابد:

ـ در معنی «توجه‌کردن» در هم‌نشینی با واژه‌ی «نگاه»: «نگاهش به کتاب‌های کنکور افتاد.» (ص۱۸)

ـ در معنی «بی‌اعتبارشدن؛ از بین‌رفتن احترام و ارزش» در هم‌نشینی با واژه‌ی «چشم»: «درس‌خواندن از چشمش افتاده.» (ص۲۱)؛ «از چشمم افتادی.» (ص۲۴۶)

ـ در معنی «ایجاد مهر و محبت در دل»: «مهر پرهام در دلش افتاده بود.» (ص۴۲)

ـ فعل «انداختن»

سرنمون اولیه‌ی «انداختن»، به‌معنی پرتاب‌کردن یا رهاکردن چیزی است، اما در بافت‌های مختلف رمان، این فعل معانی متنوعی یافته که به واسطه‌ی هم‌نشینی با کلمات دیگر، دگرگونی خاصی در حوزه‌ی معنا رخ می‌دهد:

ـ در معنی «هدایت‌کردن سخن و گفت‌وگو»: «صحبت را در مسیر دلخواهش انداخت.» (ص۴۰)

ـ در معنی «کوتاه توجه‌کردن؛ نگاه‌کردن سریع»: «احسان نگاهی به او انداخت.» (ص۳۹۸)

ـ در معنی «بی‌ارزش‌شدن؛ از دست‌دادن جایگاه»: «الهه از چشممون افتاد.» (ص۳۳۶)؛ «خودتو از چشممون انداختی.» (ص۳۱۸)

ـ فعل «گرفتن»

معنی اولیه‌ی «گرفتن»، به دست‌آوردن چیزی است. در این رمان، بسته به هم‌نشینی‌های مختلف، معانی متفاوتی از این فعل دیده می‌شود:

ـ در معنی «رونق پیداکردن کار؛ رشد و موفقیت در کار»: «اینجا کارم گرفته.» (ص۳۹۱)

ـ در معنی «صاحب اختیارشدن؛ تسلط‌یافتن»: «تو می‌خواهی اختیار منو دستت بگیری.» (ص۳۰۵)

ـ در معنی «خویشتن‌داری؛ کنترل احساسات»: «الهه به سختی جلوی خودش را می‌گرفت.» (ص۴۳۷)

ـ در معنی «اندوهگین‌شدن؛ ناراحت‌شدن؛ غمگین‌شدن»: «در حالی‌که قیافه‌ی او گرفته بود.» (ص۳۹)

ـ در معنی «بی‌توجهی و بی‌اعتنایی»: «ما رو تحویل نمی‌گیرد.» (ص۳۰)

ـ فعل «خوردن»

سرنمون فعل «خوردن»، به‌معنی جویدن و بلعیدن غذا است، اما گاهی با هم‌نشینی واژگان، معانی دیگری پیدا می‌کند:

ـ در معنی «بدحال‌شدن»: «حالت، سر جلسه به‌هم خورد.» (ص۱۸) این کاربرد نشان‌دهنده‌ی احساس ناخوشی و ناراحتی جسمی است.

ـ در معنی «به‌صدا درآمدن زنگ»: «زنگ که خورد، بچه‌ها کلاس را ترک کردند.» (ص۵۱۲) در اینجا، «خوردن» به معنای اتفاق‌افتادن یا فعال‌شدن چیزی (مانند زنگ) است.

ـ فعل «آمدن»

سرنمون فعل «آمدن»، ورود یا نزدیک‌شدن به جایی است، اما در برخی کاربردهای رمان *بازگشت عاشقانه*، بسته به هم‌نشینی با دیگر واژگان، معانی متفاوتی پیدا می‌کند:

ـ در معنی «سازگاری» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «کنار»: «راحت با این مسئله کنار میان.» (ص۹۲)

ـ در معنی «آگاه‌شدن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «خود»: «دخترم به خودت بیا!» (ص۲۲)

ـ در معنی «سخن‌گفتن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «حرف»: «زودتر از همه به حرف آمد.» (ص۶۵)

ـ فعل «زدن»

سرنمون فعل «زدن»، نواختن ضربه است، اما بسته به هم‌نشینی با واژه‌های دیگر، تغییر معنا می‌یابد:

ـ در معنی «خرابکاری» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «گند»: «الهه! وای گند زدم.» (ص۱۹)

ـ در معنی «خارج‌شدن» به‌دلیل هم‌نشینی با ضمیر انسانی: «از خانه بیرون زد.» (ص۲۶)

ـ در معنی «شک‌کردن؛ گمان‌کردن»: «مشکوک می‌زنی.» (ص۱۰۱)

ـ فعل «پریدن»

سرنمون این فعل، «بال‌زدن» و «اوج‌گرفتن» است، اما در کاربرد زبانی فعل، دچار تغییر معنایی می‌شود:

ـ در معنی «خشم‌گرفتن و اعتراض‌کردن» به‌دلیل هم‌نشینی با فاعل انسانی: «نگین به پرهام پرید.» (ص۸۵)

ـ فعل «گرفتن»

سرنمون فعل «گرفتن» به معنی «به‌دست‌آوردن» است، اما در کاربرد زبانی می‌تواند معانی دیگری نیز بگیرد:

ـ در معنی «حمایت‌کردن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «طرف»: «هیچ وقت، طرفِ پدرش را نمی‌گرفت.» (ص۵۰۰)

ـ فعل «کشیدن»

معنای اولیه‌ی فعل «کشیدن»، «سوق‌دادن» یا «نقل‌مکان کردن» است، اما در هم‌نشینی با واژگان مختلف، معنای آن تغییر می‌کند:

ـ در معنی «منصرف‌شدن»: به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «دست»: «الهه از خنده دست کشید.» (ص۳۰)؛ «دست از نگاه‌کردن او کشید.» (ص۱۸۰)

ـ فعل «رفتن»

سرنمون فعل «رفتن»، حرکت از جایی به جای دیگر است، اما بسته به هم‌نشینی، معانی متفاوتی پیدا می‌کند:

ـ در معنی «تأمل و تفکر» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «فکر»: «الهه در فکر رفت.» (ص۱۱۳)

ـ در معنی «توجه به کسی یا چیزی» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «چشمان»: «چشمان افسر از صورت الهه روی صورت درهم پرهام رفت.» (ص۲۲۸)

ـ در معنی «تاریک‌شدن هوا»: «هوا کم‌کم رو به تاریکی می‌رفت.» (ص۴۸۲)

ـ فعل «شکستن»

سرنمون فعل «شکستن»، «خردشدن» یا «چندپاره شدن چیزی» است، اما در کاربرد زبانی معانی دیگری نیز می‌یابد:

ـ در معنی «آزرده‌شدن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «دل»: «قلب الهه شکست.» (ص۲۳۷)

ـ فعل «گوش‌دادن»

سرنمون این فعل، «شنیدن» و «گوش‌سپردن» است، اما بسته به هم‌نشینی، معانی متفاوتی پیدا می‌کند:

ـ در معنی «اطاعت‌کردن»: «به حرف‌هایش گوش سپرده.» (ص۳۰۰)؛ «پدرم همه‌ی اینارو بهم گفت، ولی من گوش نکردم.» (ص۳۲۰)

ـ در معنی «بی‌اعتنایی» یا «عدم توجه به کسی یا امری»: «گوشش بدهکار نیست.» (ص۳۰۱)

ـ در معنی «تمرکز و توجه کامل»: «سراپا گوشم.» (ص۳۷۵)

ـ فعل «نشستن»

این فعل در معانی اولیه به معنای «منزل‌کردن و جلوس» است، اما در کاربرد زبانی رمان، بسته به هم‌نشینی با واژه‌هایی مثل «غم»، «لبخند» و «پوزخند»، تغییر معنا می‌یابد:

ـ در معنی «اندوهگین‌شدن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «غم»: «تمام غم‌های عالم بر دلش نشسته.» (ص۴۸۲)

ـ در معنی «تغییر حالت چهره» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌های «لبخند» و «پوزخند»: «لبخند تلخی بر لب الهه نشست.» (ص۵۱۳)؛ «پوزخند بر لبان پرهام نشست.» (ص۲۳۷)

ـ فعل «شکفتن»

سرنمون این فعل، «بازشدن غنچه‌ی گل» است، اما بسته به هم‌نشینی با واژگان دیگر، تغییر معنا می‌یابد:

ـ در معنی «شادشدن» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «صورت»: «صورت نگین با شنیدن صدای او شکفت.» (ص۴۶۲)

ـ فعل «پرکشیدن»

سرنمون این فعل، «پروازکردن» است، اما در رمان *بازگشت عاشقانه*، معانی دیگری هم دارد:

ـ در معنی «محبت و دلبستگی» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «دل»: «دلش به سوی او پرکشید.» (ص۴۷۳)؛ «دلم براش پرکشید.» (ص۴۶۰)

ـ در معنی «هم‌نشینی و مصاحبت» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «پریدن»: «اصلاً بهت نمیاد با مردایی که زن دارن بپری.» (ص۱۶۰)

ـ فعل «دوختن»

سرنمون این فعل، «به‌هم پیوستن دو تکه پارچه با سوزن و نخ» است، اما در هم‌نشینی با واژگان دیگر، معنای آن تغییر می‌کند:

ـ در معنی «خیره‌شدن و توجه دقیق» به‌دلیل هم‌نشینی با واژه‌ی «چشم»: «چشمانش را به غذا دوخت.» (ص۴۲۵)

ـ فعل «ایستادن»

سرنمون اولیه‌ی فعل «ایستادن»، «برخاستن و ایستاده‌بودن» است که بیشتر در موقعیت‌های فیزیکی به‌کار می‌رود. با این‌حال، در کاربرد زبانی رمان، این فعل در معانی استعاری و معنایی نیز به‌کار می‌رود:

ـ در معنی «مقاومت‌کردن»: «حالا تبدیل به مردی شده که مقابل الهه ایستاده بود.» (ص۳۰۶)

ـ در معنی «استقلال و پایداری»: «نمی‌توانست روی پای خود بایستد.» (ص۴۳)

ـ در معنی «منتظرشدن؛ ایستادن در انتظار رویدادی یا تصمیمی خاص»: «چرا ساکت ایستاده؟» (ص۳۰۰)

ـ فعل «سوار شدن»

سرنمون اصلی «سوارشدن» به معنای «سوار بر وسیله‌ای یا جایی قرارگرفتن» است. اما در ترکیب با واژگانی خاص مانند «روی»، معنای استعاری جدیدی پیدا می‌کند:

ـ در معنی «مسلط‌شدن؛ کنترل‌کردن کسی یا چیزی»: «نزار این دختره روت سوار بشه.» (ص۲۲۴)

ـ فعل «تراشیدن»

این فعل به معنای «پاک‌کردن، صاف‌کردن یا خراطی‌کردن» است، اما در این رمان، در ترکیب با واژه‌ی «دلیل»، معنای آن تغییر می‌کند:

ـ در معنای «بهانه‌آوردن؛ توجیه نادرست آوردن»: «چه دلیلی از خود می‌تراشید.» (ص۲۲۳)

ـ فعل «چرخیدن»

این فعل به معنای «حرکت دورانی‌داشتن یا چرخ‌زدن» است، اما در ترکیب با واژه‌ی «فکر»، معنای جدیدی می‌یابد:
ـ در معنی «اندیشیدن بیش از حد» و «دغدغه داشتن»: «فکر الهه دور و بر الهام بیش‌تر چرخید.» (ص۹۲)

ـ فعل «توانستن»

این فعل به‌طور معمول، به معنای «داشتن قدرت یا قابلیت انجام کاری» است. در جمله‌ای از رمان *بازگشت عاشقانه*، این فعل به‌طور مستقیم برای بیان توانایی فیزیکی و روانی فرد به‌کار می‌رود:
ـ در معنی «داشتن اراده؛ توانایی برای انجام کاری؛ اراده در گرفتن تصمیمی»: «پرهام هیچ‌وقت نمی‌توانست روی پای خود بایستد.» (ص۴۳)

بررسی کاربرد فعل‌ها در رمان *بازگشت عاشقانه* نشان می‌دهد که چندمعنایی در حوزه‌ی فعل به‌طور معمول، به‌واسطه‌ی هم‌نشینی با دیگر واژگان، استعاره‌های مفهومی و استفاده‌های مجازی شکل می‌گیرد. بسیاری از فعل‌های رایج در زبان فارسی، بسته به زمینه‌ی بافتی و هم‌نشینی، از معنای اولیه خود فاصله گرفته و معانی انتزاعی‌تر و احساسی‌تر پیدا می‌کنند. این پدیده، علاوه بر غنای زبانی، به نویسنده امکان می‌دهد تا مفاهیم پیچیده و احساسات ظریف را با استفاده از فعل‌های ساده، اما چندوجهی بیان کند. درنتیجه؛ استفاده از فعل‌ها با معانی مختلف در موقعیت‌های متنوع، نشان‌دهنده‌ی انعطاف‌پذیری زبان است و می‌تواند به‌طور مؤثری احساسات و وضعیت‌های پیچیده‌ی شخصیت‌ها را بازتاب دهد. از این‌رو، این نوع تحلیل‌ها نه‌تنها به شناخت بهتر زبان‌شناسی، بلکه به افزودن لایه‌های ضمنی و احساسی فراوان به روایت و درک عمیق‌تر از متن‌های ادبی، کمک می‌کند.

۳،۲،۲. چندمعنایی در سطح تک‌واژها؛ تأثیر وندها بر معانی فعل‌ها در رمان *بازگشت عاشقانه*

در زبان‌شناسی فارسی، وندها از اجزای کلیدی و مهم به شمار می‌آیند که با افزودن به فعل‌ها و اسم‌ها، معانی جدیدی ایجاد می‌کنند و گاهی موجب تغییر ساختار معنایی یک واژه یا فعل می‌شوند. وندها با توجه به جایگاه قرارگیری خود در واژه، به سه دسته‌ی پیشوند، میانوند و پسوند تقسیم می‌شوند. درواقع؛ «وندها از جمله مهم‌ترین تک‌واژها در زبان فارسی هستند که با قرارگرفتن در ابتدا، آخر و وسط واژگان، مفهوم جدیدی به آنها اضافه می‌کنند و گاهی بر طبق قاعده‌ای، معنا را تغییر می‌دهند. یعنی از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر انتقال پیدا می‌کنند.» (پورمحمد و دیگران، ۱۳۹۸: ۶۳) در این بخش به بررسی برخی تک‌واژها (وندها) می‌پردازیم که تأثیر چشمگیری در معنای فعل‌ها دارند و موجب تحول‌های معنایی می‌شوند.

ـ پیشوند «بر»

پیشوند «بر» در زبان فارسی معمولاً به معنای «بلندی، بالا، روی و مقابل» است. هنگامی‌که این پیشوند به فعل‌ها افزوده می‌شود، علاوه بر تأکید بر موقعیت مکانی، معنی خاصی به فعل می‌بخشد:
ـ «برگشتن»: بدون پیشوند «بر»، به معنای «حرکت در اطراف یا جست‌وجوکردن» است، اما با افزودن پیشوند «بر»، معنای «بازگشتن» یا «عقب‌رفتن» به فعل اضافه می‌شود: «اگر برگردم ایران، اولین کاری که می‌کنن یه زن خوب برام پیدا می‌کنن.» (ص۱۱)؛ «دلم برای همه‌تون تنگ شده، وقتشه برگردم.» (ص۱۴)

ـ پیشوند «در»

پیشوند «در» که به معنی «داخل» یا «درون» است، با افزودن به فعل‌های مختلف، معانی متفاوتی می‌یابد. این پیشوند معمولاً معنای رفتاری و دگرگونی‌ها را به فعل می‌بخشد و گاهی موجب تغییر در نوع عملکرد فعل می‌شود:

ـ «درآوردن»: وقتی پیشوند «در» به فعل «آوردن» افزوده می‌شود، به معنای «خارج‌کردن»، «قاپیدن» یا «ربودن» تغییر می‌یابد: «هومن را از دست پرهام درآورد» (ص۵۸)؛ «دوچرخه را از دستش درآورد.» (ص۲۸)

ـ «درآمدن»: در این حالت، فعل «آمدن» که به معنای «رسیدن» است، با پیشوند «در»، معنای جدیدی پیدا می‌کند، به‌ویژه در مفاهیم «بلندی» و «به‌صدا درآمدن»: «در به‌صدا درآمد.» (ص۱۱۶)

ـ «درنیفتادن»: در اینجا، «افتادن» به معنای «سقوط» یا «پایین‌آمدن» است، اما با پیشوند «در» به معنای «وارد جنگ یا مبارزه‌شدن» تبدیل می‌شود: «با پهلوان جماعت درنیفت.» (ص۹۴)

ـ پیشوند «فرو»

پیشوند «فرو» که به‌ظاهر شکل تخفیف‌یافته‌ی پیشوند «فرود» است؛ در زبان فارسی معمولاً معنای «پایین» یا «درون» دارد و در برخی موارد به معنای «کم‌شدن» یا «توقف» به‌کار می‌رود. در موارد خاص، این پیشوند با اضافه‌شدن به فعل‌های مختلف، دگرگونی‌های معنایی قابل‌توجهی ایجاد می‌کند. (پورمحمد و دیگران، ۱۳۹۸:۶۴)

در رمان *بازگشت عاشقانه*، این پیشوند همراه فعل «رفتن» آمده و فعل را که به معنی «از جایی به جایی نقل‌مکان‌کردن» است، دچار تحول معنایی نموده است:

ـ «فرورفتن»: با افزودن این پیشوند به فعل «رفتن»، به «غوطه‌ور شدن» یا «غرق‌شدن در اندیشه» تغییر معنا می‌دهد: «همه در فکر الهه، فرورفتند» (ص۹۱)؛ «در فکر فرورفت.» (ص۲۰۴)

ـ «فروخوردن»: در این ترکیب، پیشوند «فرو» به فعل «خوردن» افزوده شده و به معنای «کنترل‌کردن» یا «سرکوب‌کردن» تغییر می‌یابد. این تغییر معنایی می‌تواند اشاره به خودداری از واکنش‌ها یا احساسات داشته باشد: «الهه خنده‌اش را فروخورد.» (ص۲۴۳)

این کاربردها نشان می‌دهد که گاهی پیشوندها (وندها) می‌توانند نه‌تنها مکان و موقعیت، بلکه حالات روحی و احساسی را نیز تغییر دهند و به آنها جنبه‌ای معنایی و استعاری اضافه کنند. این تحولات معنایی نه‌تنها براساس جابه‌جایی فیزیکی و مکانی، بلکه براساس تغییرات ذهنی، احساسی و رفتاری نیز ایجاد می‌شود که نشان از غنای زبان و قابلیت‌های بی‌پایان آن در بیان مفاهیم دارد.

۴,۲,۲. چندمعنایی کنایی در سطح جمله؛ تحلیل و بررسی زبان‌شناختی

چندمعنایی کنایی زمانی اتفاق می‌افتد که جمله‌ها، در ظاهر معنای روشن و شفافی دارند، اما مخاطب به‌طور قراردادی معنای دیگری از آن جمله برداشت می‌کند که در بافت جمله گنجانده نشده است. در این موارد، ارتباطی غیرمستقیم میان جمله و مفهومی که مخاطب برداشت می‌کند، وجود دارد. (لاینز، ۱۳۹۱: ۱۲) این نوع معنای کنایی به‌ویژه در ادبیات و داستان‌ها مانند *بازگشت عاشقانه* مشاهده می‌شود، جایی‌که عبارت‌ها و جمله‌ها با تغییر در معنا به مفاهیم عمیق‌تری اشاره می‌کنند. در اینجا به تحلیل جمله‌هایی می‌پردازیم که در آنها چندمعنایی کنایی در سطح جمله دیده می‌شود و نشان‌دهنده‌ی چگونگی تحول معنای جمله در ساختار متن هستند:

ـ حس آرامش

«نباید می‌ذاشتم آب تو دلش تکون بخوره.» (ص۵۲۷) در ظاهر، جمله به تکان‌نخوردن آب اشاره دارد، اما معنای کنایی و قراردادی آن به آرامش و سکون در دل اشاره دارد. بین ایجاد حس آرامش و تکان‌نخوردن آب، رابطه‌ی شباهت وجود دارد. تکان‌نخوردن آب، نماد آرامش است. اگر آب در ظرفی تکان نخورد یعنی آنجا آرامش حاکم است.

ـ درماندگی و عدم چاره‌پذیری

«الهه با کاری که کرده بود، راه را بسته بود.» (ص۴۳۰) در ظاهر جمله، «راه بسته» به مسدودکردن مسیر فیزیکی اشاره دارد، اما در واقع معنای کنایی آن به نبودن راه چاره و گره‌خوردن وضعیت اشاره می‌کند. میان «مسدود شدن» و «نبودن راه‌حل» ارتباطی مفهومی وجود دارد؛ یعنی چاره‌ای برای گریز وجود ندارد.

ـ شدت اندوه و ناراحتی

«خواهرت از غصه دوریت آب شده.» (ص۳۹۰) «آب‌شدن» به معنای ذوب‌شدن است، اما در اینجا مفهوم کنایی آن به شدتِ غم و ناراحتی اشاره دارد که منجر به ضعف تن می‌شود. ارتباط میان آب‌شدن (ذوب‌شدن) و ضعف جسمانی، تصویر فزاینده‌ی غم و رنج را نشان می‌دهد.

ـ خیانت‌کردن

«این‌چنین از پشت به او خنجر زد.» (ص۴۰۴) در ظاهر، «از پشت به او خنجرزدن» به معنی حمله‌ی فیزیکی است، اما معنای کنایی آن به خیانت و ضربه‌ای که به‌طور پنهانی به کسی زده می‌شود، اشاره دارد. این تغییر معنایی در اثر بافت جمله است که تصویری از ضربه‌ی غافلگیرانه و نابجا را به ذهن می‌آورد.

ـ تشویش و اضطراب

«قلب الهه به لرزه درآمد.» (ص۳۷۶) لرزیدن قلب معمولاً به‌طور فیزیکی قابل تصور است، اما در این جمله، معنای کنایی آن به اضطراب و تشویش عاطفی اشاره دارد.

ـ گرفتاری دوچندان

«داری خودت را از چاله به چاه میندازی.» (ص۳۶۶) «از چاله به چاه افتادن» به معنای گیرکردن در شرایط سخت است، اما در معنای کنایی، به معنای گرفتارشدن در وضعیتی پیچیده‌تر و دشوارتر است.

ـ شدت تعجب و بهت

«یک پارچ آب یخ روی سرش خالی کرد.» (ص۳۲۲) در ظاهر، خالی‌کردن آب یخ ممکن است به کرختی و شوک جسمی اشاره داشته باشد، اما معنای کنایی آن تعجب و بهت شدید است که باعث می‌شود شخص، دچار کرختی عاطفی شود.

ـ تلخی تجربه و اشتباه

«سرش به سنگ نمی‌خورد.» (ص۳۰۰) «سر به سنگ‌خوردن» به معنای درد و عذاب است، اما در اینجا به معنای کنایی تجربه‌ی تلخی است که دیگر تکرار نمی‌شود.

ـ شدت خشم و فروخوردن آن

«میثم خون خودش را می‌خورد.» (ص۱۸۴) در ظاهر، جمله به «خوردن خون» اشاره دارد، اما در معنای کنایی و استعاری، به‌ویژه در مواقع خشم و عصبانیت، فروخوردن و کنترل احساسات معنی می‌دهد.

ـ مالک کسی شدن، به‌دست‌آوردن کسی

«این دختره رو کسی نمی‌تونه به دست بیاره.» (ص ۹۹) در ظاهر، این جمله به معنای به دست‌آوردن چیزی است، اما معنای کنایی آن به گرفتن دختر برای ازدواج اشاره دارد. ارتباط مفهومی میان «به‌دست‌آوردن» و «ازدواج» در اینجا بسیار روشن است.

ـ اظهار علاقه‌ی شدید

«همه مثل پروانه دورش می‌گردن.» (ص ۸۸) «دور چیزی گردیدن» معمولاً به معنای چرخیدن فیزیکی است، اما در اینجا معنای کنایی آن به علاقه و توجه شدید به کسی یا چیزی، اشاره دارد.

ـ لجاجت و عنادورزی

«از خر شیطون پیاده شو!» (ص۶۰) در این جمله، «از خر پیاده‌شدن» به معنای ترک لجاجت و دگرگونی رفتار است. این تصویر استعاری از حیوانات، نشان‌دهنده‌ی خروج از مسیر اشتباه یا لجاجت رفتاری است.

ـ پشیمانی

«نسرین لب به دندان گزید.» (ص۶۴) «لب به دندان گزیدن» به‌معنای ندامت و پشیمانی است. در این جمله، این تصویر استعاری، بیانگر حس پشیمانی شدید و بازگشت به خود است.

ـ مستقل‌شدن

«نمی‌توانست روی پای خود بایستد.» (ص۴۳) «روی پای خود ایستادن» به معنای استقلال است. در اینجا، مفهوم استعاری از ایستادن بر روی پا، از دلالت فیزیکی به معنای استقلال اجتماعی و شخصی منتقل می‌شود.

ـ مقاومت و ایستادگی

«هیچ فکرش را نمی‌کرد یک روز در مقابلش بایستد.» (ص۳۰۰) در این جمله، «در مقابل کسی ایستادن» به معنای مقاومت‌کردن است. این جمله به‌صورت استعاری، از معنای فیزیکی ایستادن به مفهوم ایستادگی و مقاومت در برابر چالش‌های روانی یا اجتماعی، منتقل می‌شود.

ـ قطع رابطه و عدم دخالت

«باور کنید ما با پرهام کاری نداریم.» (ص۳۰۱) «کاری نداشتن با کسی» به معنای قطع رابطه یا دخالت‌نکردن است. این تغییر معنایی در سطح جمله به مفهوم اجتماعی ورودنکردن به زندگی شخصی دیگران، اشاره دارد.

این نوع کنایی چندمعنایی‌ها در آثار ادبی به‌ویژه در رمان *بازگشت عاشقانه* به‌طور گسترده استفاده می‌شود و عمق معنایی جمله‌ها را به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌دهد.

۵،۲،۲. چند معنایی در سطح صفت: تحلیل و بررسی معنای توصیفی در بافت جمله

صفت یکی از اجزای مهم زبان است که برای توصیف ویژگی‌های ظاهری یا حالت‌های مختلف اشیا یا افراد به‌کار می‌رود. صفت‌ها می‌توانند در بافت‌های مختلف، معنای متفاوتی پیدا کنند و گاهی یک صفت، علاوه بر دلالت اصلی خود، در یک جمله، معنای کنایی یا استعاری به‌دست می‌آورد که به غنای متن و عمق مفهوم افزوده می‌شود. در ادامه؛ به تحلیل چند صفت و چندمعنایی‌های آنها در جمله‌ی «الهه با لبخندی کمرنگ و مهربان گفت» از رمان *بازگشت عاشقانه*، می‌پردازیم:

ـ کمرنگ (بی‌رنگ)

صفت «کمرنگ» در ابتدا به معنای «بی‌رنگ» یا «کم‌رنگ» است. این صفت معمولاً در توصیف رنگ‌ها یا ویژگی‌های ظاهری به‌کار می‌رود، اما در این جمله، معنای آن از مفهومی ظاهری به معنای استعاری تغییر می‌کند. «لبخند کمرنگ» می‌تواند نشانه‌ای از احساسات درونیِ متناقض باشد. به عبارت دیگر، این لبخند نه از روی شادمانی کامل، بلکه از روی رضایت و در عین‌حال ناراحتی است و به یک لایه‌ی معنایی عمیق‌تر، اشاره دارد.

ـ مهربان (دلنشین)

صفت «مهربان» در اینجا به معنای «دلسوز بودن» یا «داشتن روحیه‌ای لطیف و دوستانه» است. این صفت در بافت جمله بیشتر از ویژگی ظاهری لبخند، اشاره به ویژگی درونی و عاطفی شخصیت دارد. «مهربان‌بودن» در ترکیب با صفت «کمرنگ»، به‌طور معناداری با احساسات پیچیده شخصیت الهه هم‌راستا می‌شود و تأثیر آن بر مخاطب، ترکیب تضادی از احساسات عاطفی است.

درواقع؛ صفت‌ها در بسیاری از موارد برای توصیف ویژگی‌های ظاهری یا احساسی به‌کار می‌روند، اما وقتی در بافت‌های خاص و داستانی قرار می‌گیرند، می‌توانند معنای دوم و پیچیده‌تری پیدا کنند. به‌ویژه در ادبیات و داستان‌های عاطفی همچون رمان *بازگشت عاشقانه*، صفت‌ها به‌طور معمول ابزاری برای انتقال پیام‌های پنهانی و استعاری هستند که تنها، درک دقیق بافت متن، می‌تواند آنها را آشکار کند.

***

این پژوهش، به بررسی ابعاد مختلف چندمعنایی در زبان فارسی با تأکید بر رمان *بازگشت عاشقانه* می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مورد توجه در رمان، تحلیل و بررسی نحوه‌ی کاربرد زبانی و تغییرات معنایی واژگان و ترکیبات در متن است. این واژگان که در سطح‌های مختلف زبانی از جمله فعل‌ها، تک‌واژها، جمله‌ها و صفات، مورد استفاده قرار گرفته‌اند، نشان‌دهنده‌ی انعطاف‌پذیری زبان فارسی و توانایی آن در انتقال مفاهیم پیچیده و متعدد هستند. بررسی هریک از این سطح‌های معنایی نشان می‌دهد که زبان در قالب‌های مختلف، از جمله هم‌نشینی واژگان و استفاده از پیشوندها و پسوندها، قادر است معانی مختلفی را ایجاد کند که همواره به دنبال تولید معناهای جدید در بافت خاص خود است.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که بسیاری از واژگان در ظاهر معنای ساده‌ای دارند، اما از آنجاکه مخاطب به کنایه‌ها و معانی پنهان در آنها توجه دارد، برداشت‌های متفاوتی از این واژگان می‌شود. این تغییرات معنایی، به‌ویژه در مواردی مانند تغییرات در فعل‌ها با استفاده از پیشوندها و پسوندها، یا کنایه‌ها و استعاره‌ها در جمله‌ها، توانایی زبان در آفرینش معناهای پیچیده و متفاوت را به‌روشنی نشان می‌دهند. در این روند، مخاطب نه‌تنها با واژه‌ها، بلکه با مفاهیم ضمنی و کنایی که در متن به‌طور غیرمستقیم بازتاب می‌یابند، مواجه می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

چندمعنایی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبانی، در سطح‌های مختلف واژگانی و نحوی ساختارهای متنی، به‌ویژه در آثار ادبی، نقش تعیین‌کننده‌ای در گسترش ظرفیت‌های معنایی دارد. در این پژوهش، بررسی رمان *بازگشت عاشقانه* نشان می‌دهد که نویسنده با بهره‌گیری از این ظرفیت زبانی، امکان تفسیرهای چندلایه‌ای را برای مخاطب فراهم می‌کند و از این طریق، به پیچیدگی و عمق بیشتر متن دست می‌یابد. چندمعنایی در این رمان نه‌تنها در سطح

واژگان و فعل‌ها، بلکه در سطح جمله‌ها، صفت‌ها و تک‌واژها نیز به‌صورت نظام‌مند به‌کار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که انتخاب‌های زبانی نویسنده، ضمن حفظ پیوستگی معنایی متن، موجب ایجاد ابهام هنری و چندلایگی مفاهیم می‌شود.

در سطح تک‌واژ، مشاهده می‌شود که پیشوندها و پسوندها با تغییر ساختاری واژگان، حوزه‌ی معنایی آنها را گسترش داده و گاه سبب جابه‌جایی آنها میان مقوله‌های واژگانی می‌شوند. در سطح فعل، افعال سرنمونی با هم‌نشینی‌های متنوع، از معانی اولیه‌ی خود فراتر رفته و دلالت‌های جدیدی پیدا می‌کنند که در برخی موارد، به‌ویژه در کاربردهای کنایی، با معناهای مختلف مفهومی و استعاری، ترکیب می‌شوند. در سطح جمله، ساخت‌های کنایی و استعاری، با بهره‌گیری از مکانیزم‌های شباهت و مجاورت معنایی، موجب شکل‌گیری لایه‌های تفسیرپذیر می‌گردند که بستگی به دانش پیشین و قراردادهای ذهنی مخاطب دارند. در سطح صفت نیز، برخی واژگان توصیفی بافت‌مند شده و در سیاق‌های مختلف، به دلالت‌های متفاوتی می‌رسند که از معنای اولیه‌ی آنها فراتر می‌رود.

براساس یافته‌های این پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که چندمعنایی در *بازگشت عاشقانه* تنها یک پدیده‌ی زبانی نیست، بلکه به‌عنوان یک ابزار سبکی، نقش تعیین‌کننده‌ای در برجسته‌سازی معانی، تعمیق لایه‌های مفهومی و افزایش تعامل خواننده با متن دارد. بهره‌گیری از چندمعنایی، علاوه بر افزایش ظرفیت‌های زبانی و زیبایی‌شناختی متن، به انسجام ساختاری و ارتباط‌های درون‌متنی نیز کمک کرده و موجب شده است که معنا نه‌تنها در سطح واژگان، بلکه در سطح‌های نحوی و معنایی نیز به‌گونه‌ای پویا و چندلایه‌ای، شکل گیرد. بنابراین، مطالعه‌ی این پدیده در آثار ادبی معاصر می‌تواند مسیرهای جدیدی برای تحلیل سبک‌شناسی، نشانه‌شناسی متن‌ها و حتی نظریه‌های معناشناختی در زبان فارسی، بگشاید.

پی‌نوشت‌ها

(۱) در تمامی نمونه‌های ارائه‌شده در این پژوهش، شواهد و تحلیل‌ها براساس متن رمان *بازگشت عاشقانه* صورت گرفته است. ازاین‌رو، برای پرهیز از تکرار نام اثر، در تمامی ارجاع‌ها، تنها به ذکر شماره صفحه بسنده شده است. این شیوه نه‌تنها موجب انسجام و کوتاهی در متن می‌شود، بلکه امکان تمرکز بیشتر بر تحلیل‌های ادبی و محتوایی را فراهم می‌آورد.

(۲) تمامی معانی واژه‌ها و عبارت‌های به‌کاررفته در این پژوهش براساس *لغتنامه‌ی* دهخدا است. بااین‌حال، به‌منظور جلوگیری از تکرار و افزایش انسجام متن، از ذکر نام منبع در هر مورد، خودداری شده است.

منابع

ـ الروزنامجی، رغدهانی و الفوادی، رحیم‌علی (۴۵ شماره)، «سیستم اشتقاق و تاثیر آن بر ترجمه‌ی واژگان جدید در زبان‌های روسی و عربی»، مجله زبان‌ها، دانشگاه بغداد.

ـ بیگ‌پور، رضا (۱۳۹۰). *حقیقت و معنا در فلسفۀ تحلیلی معاصر*، چاپ اول، تهران: حکمت.

ـ پورمحمد، مهدی؛ شمسا، روح‌الله و ترابی، لیلا (۱۳۹۸). «بررسی شبکه‌ی معنایی پیشوند «فرو» از منظر معناشناسی شناختی»، مجله‌ی تازه‌های علوم‌شناختی، دوره ۲۱، شماره ۲، صص ۷۳ـ۶۱.

ـ حضرتی، یوسف؛ احمدخانی، محمدرضا؛ روشن، بلقیس و یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۹۵). *درآمدی بر مفاهیم معنی‌شناسی شناختی: استعاره و طرحواره‌های تصوری*، بناب: پارلاق قلم.

ـ دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغتنامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ـ سبزواری، مهدی (۱۳۹۷). «*بررسی انواع چندمعنایی در فارسی معیار با رویکرد شناختی*»، دوماهنامه‌ی علمی – پژوهشی جستارهای زبانی، دوره ۹، شمارهٔ ۳ (پیاپی ۴۵)، صص ۲۷۱ـ ۲۵۱.
ـ سجودی، فرزان (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی کاربردی*، تهران: علم.
ـ صفوی، کوروش (۱۳۷۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سورهٔ مهر.
ـ ــــــــــــ (۱۳۸۲). *منطق در زبان‌شناسی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
ـ فهیمی‌تبار، حمیدرضا (۱۳۸۴). «نقد واژگان ترجمه‌ی قرآن به زبان فارسی براساس بافت»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های قرآنی، دوره۱۱ (۴۲و ۴۳).
ـ لاینز، جان (۱۳۹۱). *درآمدی بر معناشناسی زبان*، ترجمه‌ی کوروش صفوی، چاپ اول، تهران: علمی.
ـ نعمتی، مرضیه (۱۴۰۲). *بازگشت عاشقانه*، تهران: رمان بوک.
ـ ولک، رنه و وارن، آوستن (۱۳۸۲). *نظریه‌ی ادبیات*، ترجمه‌ی ضیا موحد و پرویز مهاجر، تهران: صفی علیشاه.